

«خوف و حزن دو مانع آرامش»

بشر ابتدا در بهشت بوده است . در قرآن و در آیه ۳۸ سوره بقره آمده است :

« قلنا اهبطوا منها جميعا فاما ياتينكم منى هدى فمن تبع هداى فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون »

(گفتیم همه از بهشت فرود آئید تا آنکه از جانب من راهنمایی برایتان آید آنان که پیروی او کنند هرگز بیمناک و اندوهگین نخواهند شد) در بهشت دیگر خواب و گرسنگی و تشنگی و تاریکی و خوف و حزن نیست بلکه سراسر آرامش و هستی محض است . چون ما قبلا در بهشت رضوان الهی بوده ایم اکنون دنبال آرامش و قدرت و علم هستیم .

زمانی که خداوند به انسان خطاب هبوط داد طبق آیه ۳۸ بقره فرمود : « فمن تبع هداى فلا خوف عليهم و لا هم يحزنون » .

این حالتی را که انسان دیگر خوف و حزن ندارد تعبیر به « امن » می کنند . امن از ایمان بالاتر است چون امن منشا ایمان است . امنیت یعنی زوال خوف و حزن ؛ کسانی که به امنیت رسیده اند دیگر نه دلواپسی دارند نه دلواپیشی ؛ آنهایی که دلواپس اند خوف دارند و آنهایی که دلواپیش اند حزن دارند .

حالا آیا می شود انسان در همین دنیا جایی را بیابد که امنیت داشته باشد ؟

بله ؛ جلسات یاد خدا ، ذکر اهل بیت علیهم السلام و جلساتی که در آنها حرف از دنیا و برزخ و آخرت نباشد . جلساتی که در آن حرف از بهشت و بهشتها و بهشتی که خدای متعال هست باشد (فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر) .

خداوند در قرآن فرموده است به ایمانتان لباس ظلم نپوشانید تا به مقام امنیت برسید :

« الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم اولئك لهم الامن »

حال به تعریف خوف و حزن می پردازیم :

خوف : احتمال یک امری مکروه که در وجود انسان باشد یا احتمال وقوع امری مخالف با وجود انسان .

مثلا همه ما دوست داریم عزیز باشیم ؛ حالا اگر احتمال بدهیم که با انجام کاری عزیز بودن و کرامت نفس ما از بین می رود خوف ظهور می کند چون دست درازی کردن مخالف با وجود انسان است .

در قرآن کریم دو نوع خوف مطرح شده است : خوف از حضرت حق تعالی و خوف از شیطان .

خوف از خدای متعال که منشا آن معرفت است : « و لمن خاف مقام ربه فله جنتان »

خوف از شیطان که منشا آن جهل است : « انما ذلکم الشيطان يخوف اوليائه »

حضرت علی علیه السلام : **الخوف امان** ؛ خوف از خدا به انسان امنیت کامل می دهد و به جوار الهی خواهد رفت .

ریشه خوف جهل است . مثلا انسان جهل دارد که خداوند گناهان او را می بخشد یا نه ؟ به این دلیل خوف پیدا می کند که البته مفید است چون نفس انسان را کنترل می نماید .

نکته : بزرگترین خاصیت خوف آن است که مانع فرو رفتن انسان در دنیا می شود .

در هر جا که خدا باشد دیگر خوف و حزن نیست و اگر انسان این را ادراک نماید که « هو معکم اینما کنتم » دیگر خوف و حزن ندارد و به مقام امنیت کامل خواهد رسید .

پس گفته شد که منشا خوف (خوف از آتش ، خوف از عذاب ، خوف از مصیبات دنیا ، خوف از فقر) جهل است .

مولا علی علیه السلام فرمودند : الجهل معدن الشرور ؛ راس تمام شرور در عالم جهل است ؛ اصلا منشا رفتن به بهشت علم و منشا رفتن به جهنم جهل است .

در معانی جهل : دنیا ، نار و اولی آمده است که اولی جهل محض است .

اهل بهشت اهل علم اند ؛ البته علم به معنای اصطلاحات ذهنی نیست بلکه علم چیزی است که تاریکی و ظلمت انسان را از بین ببرد . علم آن است که به انسان آرامش باطنی بدهد . (العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء) الان بسیاری از علومی که ما تحصیل می کنیم به ظاهر علم هستند ولی در باطن علم نیستند ؛ البته تحصیل آن ها مانعی ندارد زیرا با تحصیل آنها دنیایمان را تامین می کنیم و این مطلب با استناد به حدیث « من لا معاش له لا معاد له » تبیین می شود . انسان زمانی که به علم برسد دیگر هیچ خوف و حزنی نخواهد داشت .

در روایت است که : **العلم اصل کل خیر** ؛ اساس تمام خیرات عالم علم است .

رسول اکرم فرمودند : رفتن به جلسه علم معادل ۱۲ هزار تشییع جنازه یا ۱۲ هزار دور تلاوت قرآن کریم است .

مقابل خوف در روایات رجاء آمده است و رجاء احتمال امری موافق با وجود انسان است . انسان به همین امید زنده است پس باید امید داشت و به آینده هم امیدوار بود .

در سوره یس آمده است : **کل شیء الیه ترجعون** ؛ تمام اشیای هستی در حال بازگشت به سوی خداوند متعال هستند و بازگشت به سوی خداوند عالم ، عالی است ، پس آینده جهان خوب است و ما باید به آن امید داشته باشیم ؛ حال اگر غافل از این مطلب باشیم و جهل داشته باشیم خوف پیدا می کنیم . چون ما جهل داشتیم که جهان به چه سمتی در حرکت است نگران بودیم ؛ اگر متوجه این مطلب باشیم که تمام هستی به سمت خداوند در حرکت است دیگر جای نگرانی و خوف و حزن نمی باشد و هر چه انسان به مقصد نزدیکتر شود خیال او هم کم کم از بین خواهد رفت .

نکته قابل توجه این است که یک تفاوت میان بازگشت انسان و اشیای هستی است و آن اینکه اشیاء را می برند (**ترجعون**) ولی انسان خودش باید برود (**انا لله و انا الیه راجعون**) .

پس جهل مربوط به نفس است ولی حزن از نفس شروع شده و در دل انسان اثر پیدا می کند . تمام کسانی که آرامش باطنی ندارند گیر خوف و حزن اند ؛ خوف برای آینده است و حزن مربوط به گذشته است و این مطلب باید تذکر داده شود که نه گذشته وجود دارد و نه آینده ؛ پس منشا خوف و حزن نیستی است . خداوند متعال در گذشته بوده و حال هم که هست و در آینده هم خواهد بود ، زمانی که انسان این هستی را رها کرده و به نیستی خودش می پردازد گرفتار خوف و حزن خواهد شد . حال به تعریف حزن می پردازیم :

گاهی نفس انسان خشن می شود و در اثر این حالت ، غم سراغ انسان می آید و غم که آمد قبض دل رخ می دهد و میوه قبض دل ، حزن است . در ابتدای امر به تعریف غم می پردازیم : عرب به ابر می گوید : غم ؛ مثلاً : جاء الغمامه : ابر آمد کلمه غم از غمامه گرفته شده است . ابر روی نور خورشید را می پوشاند و تاریکی فراگیر می شود و غم هم به معنای پوشاندن روی چیزی است البته کفر هم به این معناست ولی پوشاندن روی تمام نعم الهی را کفر گویند . زمانی که غم وجود شما را گرفت بدانید که مشمول عنایت حق تعالی شده اید و منشا آن هم ندیدن خورشید ولایت است و راه از بین بردن آن این است که یا ابر غم ببارد یا اینکه شما سوار هواپیما شوید و از آن عبور نمائید . (**الصلوه معراج المومن**)

نکته مهم این است که انسان ریشه و اساس خوف و حزن را که نفس است از بین ببرد . خداوند متعال در آیه ۶ سوره جمعه فرموده است :

« **قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء لله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین** »

(بگو ای جماعت یهود اگر پندارید که شما به حقیقت دوستداران خدایید نه مردم دیگر ، پس تمنای مرگ کنید اگر راست می گوئید .) نکته این است که اولیای الهی آرزوی موت دارند .

در سوره یونس هم آمده است : « **الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون** »

حالا موت چیست که آرزوی اولیای خداست و به وسیله آن است که انسان به آرامش کامل می رسد ؟ موت به معنای تعطیل شدن نفس است . به معنای تعطیل شدن ادعای نفس (الوهیت) است . اولیای خدا ترس از مرگ ندارند بلکه مشتاق به آنند ولی عامه چون جهل دارند و نمی دانند که چه خواهد شد می ترسند . برخی گفتند از هر چیزی می خواهید بترسید ، بترسید ولی از مرگ نترسید . اصلاً می دانید مرگ یعنی چه ؟ مرگ و مردن یعنی رفتن در جوار حضرات اهل بیت علیهم السلام . الان همه ی ما مشتاق زیارت کربلا هستیم چون می خواهیم به زیارت ضریح امام حسین علیه السلام برویم . حالا مرگ چیزی است که انسان را نزد خود امام حسین علیه السلام می برد .

*** نقل می کنند که شخصی به حضرت علی علیه السلام عرض کرده بود آقا جان من را به نجف بیاورید بعد اگر خواستید جان من را بگیرید هم بگیرید . ایشان به نجف مشرف شده بود بعد از چند روز می بینند حالشان کم کم بد می شود و یک دفعه یادشان می افتد که به حضرت مولا علیه السلام چه گفته بودند . به دوستانشان می گویند من را به حرم ببرید . داخل حرم که می شوند به آقا عرض می کنند آقا حالا ما یک چیزی گفتیم شما سریع جدی گرفتی ؟ شب ایشان ملکی را در خواب می بیند که به ایشان می گوید چرا امیرالمومنین علیه السلام را پکر کردی ؟ آقا می خواست شما را پیش خودش ببرد . الان هم برای شما از خدا سی سال عمر دوباره طلب کردند .

دلیل نترسیدن اولیای خدا از مرگ علم است . پس ما هم باید دنبال علم باشیم تا ظلمت و جهل را کنار بزنیم .

قرآن کریم دنیا را به ظلمات تعبیر نموده است ؛ در زیارت امام رضا علیه السلام داریم : **السلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض** . دنیا شب است و قیامت روز ؛ شب تاریک است و تاریکی منشا خوف است و اگر انسان در چاله های دنیا بیفتد گرفتار حزن خواهد شد و البته انسان در تاریکی مرتکب ظلم هم می شود و حالا نکته مهم این است که نور ظلمت را از بین می برد . علم نور است و انسان اگر دارای علم شد تمام نگرانی ها و اضطراب و ... از بین خواهد رفت .

در قرآن قلب اعتبار دارد ولی نفس اعتبار ندارد و خداوند در سه جای قرآن فرموده است که نفس باید از بین برود. (کل نفس ذائقة الموت)

سوال شد که پس چرا باید نفس را بشناسیم؟ گفته شد باید آن را شناخت تا بتوان به راحتی از آن گذشت .

از دلایلی که خداوند متعال فرموده است که نفس باید از بین برود وجود الوهیت در ذات نفس است ؛ نفس از جنس نار است و به جهنم نزدیک است و قلب از جنس نور است و به بهشت نزدیک است . یک بشارت بزرگ برای مومنین این است که خداوند نفس آنان را ضعیف و قلب آنان را قوی خلق کرده است و کفار برعکس مومنین هستند .

مطلب دیگر اینکه موت با فوت تفاوت دارد ؛ موت مربوط به زمانی است که انسان با تمام وجود لاله الا الله بگوید .

رسول اکرم علیه السلام فرمودند : **موتوا قبل ان تموتوا** ؛ بمیرید قبل از آنکه شما را بمیرانند .

معنای موت این است که قلب در محضر خدا باشد ولی بدن در دنیا باشد .

قال رسول الله صلوات الله عليه : من اراد ان ينظر الی میت یمشی علی وجه الارض فلینظر الی وجه علی بن ابیطالب .

هر کس دوست دارد به مرده ای نگاه کند که روی زمین راه می رود به چهره مبارک علی علیه السلام نظاره کند .

به برکت تبعیت از آن حضرات امکان این مطلب (نظاره کردن به چهره مبارک امام علی علیه السلام) برای ما هم هست .

در مطالب قبل گفته شد که از مرگ نترسید و بشارت به موت دادیم ؛ البته تمام این مسائل برای دوستان اهل بیت علیهم السلام است .

در قرآن کریم دو تعبیر برای موت آمده است : سكرات و غمرات موت .

سكرات موت برای دوستان خداست و غمرات برای دشمنان خداست . سكرات از سکاری و مستی می آید ؛ برای دوستان اهل بیت علیهم

السلام جناب ملک الموت جامی از محبت مولا علی علیه السلام می دهد و آنها دیگر مست مولا می شوند و به راحتی جان خود را به ملک

الموت می دهند .

در روایت است که امام حسین علیه السلام در روز قیامت هزار تجلی دارند و هر تجلی حضرت هشتصد سال طول می کشد .

تمام بهشتیان مست مولا می شوند و در نهایت شکوه و شکایت حورالعین بلند می شود که خدایا اینان به ما توجهی ندارند ؛ خطاب

می رسد آنها مست جمال سیدالشهداء علیه السلام هستند .

امام صادق علیه السلام در جلد ۶ بحار الانوار فرمودند : زمانی که مرگ یکی از دوستان ما فرا می رسد ملک الموت گلی به نام

منسیه به او می دهد و او بو می کند و بواسطه بو کردن گل تمام دنیا و ما فیها را فراموش کرده و تماما متوجه خداوند

می شود ، باز گلی به نام مسخیه به او می دهد و با بو کردن این گل سخاوت پیدا می کند و به راحتی جان می دهد .

پس اگر انسان بخواهد این راه را زودتر رفته و بمیرد باید نفس را از بین ببرد .

حضرت علی علیه السلام فرمودند : **من یمت یرنی .** (هر کس بمیرد من را ملاقات می کند .)

یعنی اول موت است بعد ملاقات .

در همین دنیا هم اگر کسی بخواهد ملاقات داشته باشد باید به مقام موت برسد و انسان با محبت حضرات اهل بیت علیهم السلام به موت

می رسد ؛ منتها الان همه ما محبت داریم ولی در تبعیت ممکن است ضعیف باشیم . اگر تبعیت همراه محبت شود موت دوستان خدا

کامل می شود و بعد به ملاقات راه می یابند .